

## خود شناسی (جلسه ۱۳ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

در تعریف پنجم از بهشت عرض شد که بهشت سعادت آن جایی است که همه چیز مطابق با میل ما باشد و ما هم بدانیم که همه چیز مطابق با میل ماست. این دانستن نقش دارد در آرامش ما. نقش دارد در تمام آن اوصافی که از بهشت در ذهن ما متصور است. خیالمان راحت می شود که خوب الحمد لله همه ی اوضاع و احوال بر وفق مراد است. هیچ بی عدالتی در عالم نیست. هیچ ظلمی به هیچ کس نشده و نمی شود و نخواهد شد. همه ی آنچه که ما واقعاً می خواهیم همه ی آن ها مهیا و فراهم است. این دانستن به معنای عقل است. پس در معنای بهشت باید دانستن به معنای عقل لحاظ شود، صرف این که همه چیز مطابق با میل ما واقعاً باشد کافی نیست. همه چیز سر جای خودش هست، عدل برقرار است در عالم، اما ما هم باید مطلع باشیم و خبر دار باشیم، بدانیم که همه چیز در جای خودش است. در حقیقت دیده ی عدل بین ما باز شود، دیده ی خدا بین ما باز شود. عدل را که همان خدای متعال است، هستی مطلق است، ببینیم. دیده ی حقیقت بین پیدا نکنیم، نه جزئی نگر، و چشم عقلمان را ببندیم و چشم ظاهر سرمان را باز کنیم و آن چه را که جلوی پایمان هست را ببینیم، نه، همه را ببینیم، همه ی عالم را با هم ببینیم. ببینیم که هیچ چیز در این عالم گم نمی شود، از بین نمی رود. هیچ ظلمی در حق هیچ کس نمی شود. اگر این طور دیدی دیگر نگران نیستی، دیگر راحت می شوی، دیگر خستگی ات در می رود، نفس راحت می کشی، آب خوش از گلویت پایین می رود، این می شود بهشت. مشکل ما این نیست پس که خدا نیست، هستی نیستی است، که اجتماع نقیضین شود و محال شود، نه این مشکل نیست. مشکل ما این نیست که هستی به ما نزدیک نیست، خدای متعال به ما نزدیک نیست، هست، اما به ما نزدیک نیست، نه این هم مشکل نیست. همه جا هست. «هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» از رگ گردن به انسان نزدیک تر است. همه جا هست. پس مشکل چیست؟ مشکل این است که ما به خدا نزدیک نیستیم. «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» خدا با ماست، اما ما با خدا نیستیم. یعنی نمی بینیم. نمی بینیم که خدا همه جا هست. اگر برسیم به جایی که ببینیم که خدا هست، عدل هست، ظلم نیست، همه چیز مطابق با میل ماست، مطابق با خواسته ی فطری و نیاز واقعی خود ماست. دیگر نگران نمی شوی، غصه نمی خوری. «أَلَا إِنَّ الْأَوْلِيَاءَ لِلَّهِ لَا خَوْفًا عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» هیچ خوفی پیدا نمی کنند، خوف از چه، نگرانی از چه، «لَا تَسْتَوِحْشُوا فِي فَرِيدِ الْمُدَارِلَا يُونُسَكَ إِلَّا الْحَقَّ وَلَا يَوْحَشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ» از هیچ چیز نترس جز باطل و نسبت به هیچ چیز احساس آرامش پیدا نکن بجز حق. خوب باطل در عالم وجود دارد؟ نه. باطلی در کار نیست، همه اش حق است. پس اگر کسی حق را همه جا دید هیچ وقت نگران نمی شود، هیچ وقت وحشت نمی کند، وحشت کردن جا ندارد. پس جهنمی پیدا نمی کند، همه اش می شود بهشت. تمامش می شود بهشت. سر این که ما جهنمی می شویم این است که خدا را نمی بینیم یا دور می بینیم. «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي أُنِّي قَرِيبٌ» اگر بندگان من از من سؤال کردند که خدا کجاست، «فَأُنِّي قَرِيبٌ» من نزدیکم. یعنی مشکل از من خدا نیست، که خیال کنید من دور هستم شما حالا باید چقدر زحمت بکشید تا به من برسید، تا من به شما نزدیک شوم، نه، مشکل از شماست، شما دور هستید، من نزدیک هستم. «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي» عباد من، خدا می فرماید، عباد من از تو پیامبر سؤال کردند از من، «أُنِّي» از من، سؤال کردند. مرحوم مرتضی زاهد فرمود که وقتی که در جلسه ای با مرحوم میرزا عبدالعلی تهرانی بودم، که آقا میرزا این مردم چه می گویند، می گویند خدا کجاست، خوب چشم هایمان را باز کنید خدا را ببینید. مثل این می ماند که این جا نور هست، شما چشمت را بسته ای می گویی همه جا تاریک است، من به هر کجا نگاه می کنم نوری نمی بینم، چرا چراغ ها را روشن نمی کنید. آن هایی که چشمشان باز است، می گویند چراغ روشن است، مشکل از شماست، می گویی نه چراغ خاموش است، تقصیر این وزارت برق است، می گویند او مقصر نیست، برق هست، برق نرفته، می گویی برق رفته، من هر چه نگاه می کنم نمی بینم، شروع می کنی فحش می دهی از بالا تا پایین مملکت را شروع می کنی که برق رفته، برق نرفته برق هست، تو چشمت را باز کن ببین. خدا همه جا هست. چشم خدا بین نداری. چشم خدا بین هم داری باز نکرده ای. چشم خدا بینت را باز کن می بینی که همه جا خدا هست، همه جا هستی هست، جای نگرانی هیچ جا نیست. هر کجا نگران شدی بدان چشمت بسته شد، بدان بی معرفتی کرده ای. «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي أُنِّي قَرِيبٌ». من نزدیک هستم. آن قدر نزدیکم که خودم دارم به آن ها جواب می دهم، «أُنِّي قَرِيبٌ» من نزدیک هستم، آهای بدانید من نزدیکم، خودم دارم به آن ها مستقیماً می گویم، نمی فرماید بگو به آن ها، اول می فرماید «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي أُنِّي» خطاب به پیغمبر که بندگان من از تو سؤال می کنند، باید دنباله اش بفرماید که به آن ها بگو که من نزدیکم، آن وقت ما اینجا جا داشت سؤال کنیم، به خدا بگوییم خدایا اگر تو نزدیک هستی، پس چرا غیر مستقیم پیغام می فرستی برای ما، می گویی به آن ها بگو که من نزدیکم، اگر نزدیک هستی خودت صاف به ما می گفتی، این جا صاف می گوید به

خود ما، دیگر واسطه را حذف می کند، پیغمبر را کاری ندارد، می گوید «فَإِنِّي قَرِيبٌ» من نزدیکم، یعنی بدانید، مستقیماً دیگر با خودتان حرف می زنم، شما خیال می کردید من دور هستم، رفتید پیش پیغمبر از پیغمبر پرسیدید که خدا کجاست. ولی من که خودم نزدیک هستم حالا مستقیماً دارم به شما می گویم «أَنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا» جواب می دهم. چیزی بخواهید، من را بخواهید، من را صدا کنید، من جواب می دهم. «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَالْيَوْمِئَاتِ» مشکل از ناحیه شماست، شما نمی خواهید از من. چرا نمی خواهید؟ به خاطر این که دیده ی خدا بین ندارید، نمی بینید من را تا بخواهید، برای غیر من حساب باز می کنید، من را ببینید و از من بخواهید «وَالْيَوْمِئَاتِ» ایمان بیاورید به من. پس در معنای پنجم می فرمایند که در انسان یک نیروی دیگری وجود دارد که قوه ی ادراکی است، ادراک واقعیات، که از آن تعبیر می کنیم به عقل، موجب می شود که رابطه ای بین ما و عالم واقعیت برقرار می شود. از خیال، از اوهام جدا می شود. ممکن است که ما یک چیزهایی را توهم کنیم که هست اما واقعاً نباشد، عقل است که می آید موجب می شود که شما، از کجا می فهمی وقتی دستت را در آب سرد کردی بعد در می آوری در آب ولرم می گذاری این دست به شما می گوید این آب سرد است، ولرم نیست سرد است، آن که به شما می گوید که واقعیت غیر از این است، نه این آب جوش است نه این آب سرد است، این آب ولرم است، این عقل است، عقل است که می آید واقعیت را آنگونه که هست به شما نشان می دهد که خطا نکنی. که از خطای چشم، مسون و محفوظ بمانی، چشم که خطا می کند سراب را آب می بیند، شما خودت خطا نکن. معنای ششم برای بهشت این است که همه ی این مطالبی که فرمودید درست، انسان باید عقل داشته باشد، دیده خدایین پیدا کند، به واقعیت عالم هستی واقف شود. اما ما الان واقف هستیم یا واقف نیستیم؟ این همه بحث و اینها، الان دیگر واقف شدیم دیگر، عقل پیدا کردیم ان شاء الله، معرفت پیدا کردیم، شعور پیدا کردیم، خدا را شناختیم، عالم را شناختیم، فهمیدیم که هیچ چیز ظلم نیست، همه جا عدل است، همه جا خدا هست. پس چرا هنوز در بهشت نیستیم؟ البته تا آن موقعی که دارند به ما می گویند و ما هم حواسمان جمع است چرا بهشت است، غم و غصه ها و فکرو خیال همه اش می رود، اما به محض این که می رویم، عقل داریم، قبلش نمی فهمیدیم، حالا بعدش که فهمیدیم، اما باز هم مشکلات هست، گرفتاری هست، آرام نیستیم، اگر راحت بودیم و آرام بودیم، دیگر این جلسه باید جلسه ی آخر محسوب می شد دیگر شما جلسه ی بعد نباید می آمدی، به خاطر این که تمام شد دیگر رفتی در بهشت، اگر با عاقل شدن کار تمام بود، شما عاقل شدی، جلسه ی گذشته عاقل شدی، دیگر این جلسه چرا آمدی؟ چرا آرام نمی نشینی؟ چرا مثل بچه ی آدم قشنگ سنگین و رنگین برای خودت نمی نشینی صفا کنی و لذت ببری، دیگر این عالم همه اش خداست دیگر، همه اش خیر است، همه اش عدل است، همه اش برکت است، همه اش رحمت است، همه اش نور است، بدی وجد ندارد در عالم، خدا بد خلق نکرده، ما چشم حق بینمان را بسته ایم، خیر بینمان را بسته ایم، خوب بینمان را بسته ایم، زیبا بینمان را بسته ایم، این ها تلقینی نیست، مثل این روان شناس ها که می گویند که شما چشم منفی بین خودت را ببند، چشم مثبت بین خودت را باز کن، ما می گوییم نه هر چه چشم داری باز کن. همه را باز کن. اگر هم می بندی موقتاً از بابت این باشد که موقتاً می بندی تا آن چشم باز شود، باز که شد آن را هم باز کن، همه را باز کن، هیچ چیز چشم بسته خوب نیست. نه فقط چشمت را باز کن، گوشت را هم باز کن، کوری بد است، کوری هم بد است. آن هایی که گوششان را باز می کنند، خدا به آن ها بشارت داده در قرآن، «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» می شنوند، نه می شنوند یعنی با این گوش می شنوند، یعنی هر چه گوش دارد در وجودشان همه را باز کرده اند، با همه ی وجود حرف ها را گوش می کنند که دنبال حق می گردند. حرف حقی هر کجای عالم باشد می قاپند. «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ» حکمت گم شده ی مومن است، شما اگر یک چیزی گم کرده باشی، یک چیز گران بها و ارزشمند، در خیابان روی زمین دنبالش می گردی، به محض این که پیدایش کنی چقدر ذوق می کنی، می پری بر می داری، از آن مراقبت می کنی، نگه داری می کنی، کثیف شده باشد تمیزش می کنی. حکمت نسبت به مومن این طوری است، که مومن به محض این که حکمت را پیدا میکند، حالا این گوینده چه کسی باشد فرقی نمی کند. بچه باشد، فرقی نمی کند، بزرگ باشد فرقی نمی کند، مومن باشد، کافر باشد، منافق باشد، فرقی نمی کند، «خُزِ الْحِكْمَةُ أَنَا وَجَوْثُمٌ» هر کجا یافتید حکمت را بگیرید، بقایید، گم شده ی شماست. این طور نیست که اگر موعظه اش می کنند ناراحت شود، ناراحت چیست؟ اگر نصیحتش می کنند پکر شود، اگر عیبش را به او می گویند ناراحت بشود، نه، عیبش را که شنید آن قدر خوشحال می شود، که خدا را شکر می کنم که من فهمیدم یک همچین عیبی دارم، این حکمت است. هیچ کس نمی تواند به کسی ظلم کند جز خود شخص. «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» خودشان هستند که به خودشان ظلم می کنند. این که می بینی مثلاً یک نعمتی از نعمات دنیایی را یک کسی واسطه می شود که از شما گرفته شود، خوب دقت کنید، یک کسی واسطه می شود که یک نعمتی از نعمات دنیایی از شما گرفته بشود، اولاً این را اسمش را ظلم چرا می گذاری؟ این ظلم در مورد امور مادی و دنیایی و جسمی این ها خوب است، مسائل فقهی این ها عیب ندارد ظلم بگویند، اما در مسائل معرفتی این اسمش ظلم نیست، یک نعمتی از نعمات دنیایی از شما گرفته شود این اسمش ظلم است؟ ظلم به شماست؟ یعنی هیچ وقت شما نباید مثلاً تحت مصیبت ها و فشارها و محرومیت ها قرار بگیری؟ این محرومیت ها خاصیت ندارد؟ مفید نیست؟ سازندگی

ندارد؟ این همه فوائد، این همه برکات، این همه خیرات، خدای متعال که فرموده در ماه رمضان شما یک ماه روزه بگیر، از خوردن و آشامیدن امساک کن، یعنی خودت را محروم کن از یک سری از نعمت ها، نعوذ بالله ظلم دارد می کند؟ دکنتر که می رویم می گوید این را نخور آن را نخور، اول ظالم است؟ دکنتر ظلم کرد در حق شما؟ که گفت این غذا برای شما خوب نیست این ها را نخور. پس ظلم به معنای واقعی در مباحث معرفتی را آن را در نظر بگیر، ببین این نهایتاً خیر هست یا خیر نیست. در روایت داریم که «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»، «لا ضرر و لا ضرار علی المؤمنین» هیچ ضرری نیست در دین. در اسلام ضرر نیست. خوب می گوئیم چطور می شود ضرر نباشد در اسلام با وجود این که این همه احکام اسلامی خودش ضرر می زند، می گوید اگر فرض کنید که سال خمسی رد شد پول اضافی داشتی خمسش را باید بدهی، این یک ضرر، اموال متعلق زکات اگر داشتی به حد نصاب رسید باید زکاتش را بدهی، این دو تا ضرر، ماه رمضان که پایان پیدا کرد باید زکات فطره بدهی، این سه تا ضرر، اگر کسی دزدی کرد باید انگشتانش را قطع کنند، چهار تا ضرر، انگشت آدم را قطع کنند خوب ضرر دارد دیگر، اگر مریض شدی دکنتر هر چه گفت باید بگویی چشم، ولو گفت که باید پایت را قطع کنی و آلا سیاه می شود می زند می کشد، این پنج تا ضرر، همین طور یکی یکی، این ها همه اش ضرر است. کدام انسان عاقل در این عالم پیدا می شود که بگوید این دستوری که پزشک داده این ضرر است. دستوری که پزشک داده است این ظلم است، پول هم به او می دهی، پنجه اش را هم طلائی می کنی، می گویی پنجه طلاست، افتخار می کنی، می گویند چه کسی پایت را قطع کرد، می گویی نمی دانی که بود، پیش یک کسی رفتیم که پنجه اش طلائی است، هر کسی را من نمی گذارم پایم را قطع کند، رفتیم پیش یک کسی پنجه طلائی بوده پایم را قطع کرده، هر موقع هم او را ببینی کلی کرنش و تعظیم و احترام می کنی. اگر عامل ضرر خود انسان باشد منهای سوء انتخاب، خود ما هم نمی توانیم به خودمان ضرر بزنیم. حسن انتخاب داشته نمی فهمیده که این غذا برایش خوب نیست، خورد مریض شد، عیبی ندارد، این هم در رشدش مؤثر است، همین هم دارد رشدش می دهد او را می برد در بهشت، به بهشت نزدیک تر شد. نمی دانست این کار زشت است نباید بکند، مرتکب شد، یا نه، می دانست ولی نمی توانست نکند، سوء انتخاب نداشت، حسن انتخاب داشت اما نمی توانست نکند. باز هم ظلم نیست، به خودش ظلم نکرده، فقط وقتی می توانی بگویی به خودش ظلم کرد که سوء انتخاب داشته باشد، یعنی می گوید نمی خواهم، می دانم، می توانم، نمی خواهم. که بحمد الله در بین ما پیدا نمی شود. فلذا وقتی انسان مرتکب خلافی می شود، اشتباهی می شود، بعد می بینی پشیمان می شود، چرا؟ پشیمانی یعنی چه؟ نشان می دهد که حسن نیت دارد، حسن انتخاب دارد، یعنی به خودش ظلم نکرده، چرا فرمودند که «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»؟ اگر توبه کردی از گناه یعنی نمی دانستی، اشتباه کردی، یا می دانستی نمی توانستی، یک خطاهایی مرتکب شدی، بعد توبه کردی، کسی که توبه کرده مثل این که اصلاً هیچ آن گناه را مرتکب نشده در عمرش. یعنی ظلمی تحقق پیدا نکرد. خودت هم نمی توانی به خودت ظلم کنی اگر حسن انتخاب داشته باشی. بالاتر از این، که می فرماید که فقط این طور نیست که «كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»، از این جهت برای این که بدانی ظلمی نمی شود، بلکه اگر حسن انتخاب داری همان حسن انتخابت موجب می شود که هر چه گناه کرده ای برایت ثواب بنویسند، یعنی تمام آن گناهان سابق شما یک سگوی پرشی می شود برای پیشرفت سریع تر و بهتر شما، تا رسیدن به کمال و سعادت. گناه می شود مقدمه ای برای رشد شما. همان گناه. ولی به شرط این که با حسن انتخاب انجام شده باشد نه سوء انتخاب، آمدی ثواب کنی کباب از کار در آمد، خودت را سرزنش نکن. جهلت را سرزنش کن. چرا من نباید بدانم، چرا من نباید بفهمم، چرا من باید در جهالت باشم، بگو باید تلاش کنم که بفهمم، خودت را سرزنش نکن، اگر خودت را سرزنش کردی معلوم می شود که هنوز به معارف خودشناسی نرسیده ای. عرض کردیم که این معنای پنجم معنای خوبی است اما کامل نیست. لازم است ولی کافی نیست. باید ما عقل داشته باشیم تا واقعیات را آن گونه که هست ببینیم، بیراهه نرویم، کجراهه نرویم، اشتباه نرویم، به دره نیافتیم. عقل چراغ راه ماست. که اگر عقل بود این ماشینی که در حال حرکت در جاده ی هدایت است تا رسیدن به مقصد سعادت، نور دارد، چراغ دارد، جاده را می بیند، از راه به بیراهه منتقل نمی شود، در مسیر می رود، اما معنایش این نیست که حالا ماشین اگر چراغ دارد پس به مقصد هم رسیده، نه، تازه یک وسیله ای پیدا کرده به نام پروژکتور، به نام چراغ، این چراغ را روشن کرده این ماشین که جلویش را ببیند، که وقتی می رود عوضی نرود، همین. کار عقل این است که راه را به ما نشان می دهد. کار انتخاب چه بود؟ این بود که ما را در اول جاده ی هدایت قرار داد و فرمان بود که فرمان را گردانیدیم ماشین را آوردیم اول جاده ی هدایت نگه داشتیم، ان شاء الله نگه نداشتیم حدت می کنیم، می گوئیم حالا هنوز به حرکتش نرسیده ایم. این ماشین موتور محرکه هم دارد، و آن فطرت خدایی است که در درون ما هست، ولی این موتور روشن کردن هم می خواهد. استارت این موتور کدام است؟ چراغ هم دارد، چراغش هم عقل است. این چراغ خاموش است. روشن کردن می خواهد. روشنائی این چراغ نور علم انبیا است. آن ها می آیند ما را هدایت می کنند، چراغ بیرونی. عقل بیرونی ما هستند. در روایت هم داریم که انبیا این ها حجت خدا هستند در بیرون. در حقیقت عقل ما هستند در بیرون و عقل ما در درون پیامبر خداست در درون. همچنان که انبیا عقل بیرون ما هستند، عقل ما هم پیامبر درون ماست. «ان لله على الناس حججاً تبين حجة ظاهره و حجة باطنه». حجت ظاهر انبیا و حجت باطن عقل. این چراغ خاموش مرکب و وسیله ی ما، این ماشینی که فرض کردیم اول جاده ی هدایت قرار گرفته با نور علم

انبیا روشن می شود. که باز در روایت داریم که هر کجا بروی علم به دستتان نمی آید، یعنی این چراغ روشن نمی شود، علم به معنای علمی که شما تا حالا رفتید و یاد گرفته اید هست، همان علم روز، اما آن علمی که این چراغ عقل را روشن کند این فرق می کند، علمی که چراغ عقل را روشن کند، فرق بین عقل و علم را در جلسات گذشته عرض کردیم. عقل اگر باشد انسان را به بهشت وارد می کند، علم که اگر باشد می تواند به بهشت برود می تواند به جهنم برود. چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا. آن علم، آن چراغ، غیر از این چراغ است. علم انبیا، حکمت، همان که از آن تعبیر می کنیم به حکمت، آن علمی است که چراغ عقل ما را روشن می کند. یعنی هدف را برای ما معلوم می کند، راه پیمودن مسیر را تا رسیدن به هدف معلوم می کند. و ما را هدایت می کند. علم هدایتی. فلذا فرمودند که «مَعْرِفَةُ النَّفْسِ اَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» معرفت زیاد است، علم زیاد است، اما آن علمی که «اَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» است، «افضل العقل معرفة الانسان نفسه» این خودشناسی است، این است که عقل را زیاد می کند، این هم علم است، خودشناسی علم است. اما این علم علمی است که عقل را زیاد می کند. پس فرق عقل با علم این شد که علم اقسامی دارد، بعضی علوم هست که عقل را زیاد می کند، بعضی علوم هست که نه، عقل را کم می کند. «اللّٰهُمَّ اِنِّي نَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» خدایا به تو پناه می بریم از علمی که نفعی ندارد. باید به خدا پناه برد، یعنی علمی که نفع ندارد مضر هم واقع می شود، اگر شما عمرت را صرف کردی، وقتت را تلف کردی مضر هم واقع می شود، ما خیال می کنیم که این محفظه ی ذهن ما، این کامپیوتر ذهن ما هر چه در آن بریزیم ریخته ایم. این حافظه را نباید خیلی شلوغش کنیم. اگر خیلی شلوغش کنی کار دستت می دهد. زندگیت را شلوغ می کند و به هم می ریزد، اوضاع و احوالت را به هم می ریزد، نباید خیلی شلوغش کنی، و آلا علوم شما را فرا می گیرد، و غرق می شوی، غرق می شوی در دریای علوم. عاقلانه تحصیل علم کن. یعنی یک موقعی یک علمی را فرا بگیر که مسلط هستی به خودت. این که می فرماید تهذیب نفس مقدم بر تعلیم است یعنی همین. یعنی اول به خودت مسلط بشو، بفهم که این علم چیست، برای چه می خواهی، چرا، به همان مقداری که نیاز داری و لازم است دنبالش برو، این فقط مربوط به علم هم نیست، مربوط به پول هم هست، مربوط به قدرت هم هست، مقام هم هست، شهرت هم هست، همه چیز. یک مرتبه خودت را در دریای بی کران ثروت قرار نده. که غوطه ور شوی و گم شوی و فرو روی و غرق شوی، گم کنی خودت را. هر پستی، هر مقامی به تو پیشنهاد کردند بلافاصله قبول نکن، محاسبه کن، بررسی کن، خودت را پیدا کن، ببین تو می توانی از عهده بر بیایی، گم نمی شوی؟ به محض این که آب دریا را دیدی به وجد نیا و بدوی مثلاً بروی وسط دریا. یک محاسبه کن، یک بررسی کن، خوب است، لذت دارد، آدم برود وسط دریا خیلی مزه دارد. اما به شرط این که وسط دریا بتواند شنا کند، نه این که غرق شود و گم شود. یک محاسبه کن، ببین شما شنا بلد هستی؟ شنا که بلد هستی، به اندازه ای هست که بتوانی در دریا شنا کنی؟ آن قدر استاد هستی که بتوانی در این دریای متلاطم شنا کنی، که الان تلاطم کند، یک موج زند در صورتت، آب بپرد گلویت، دست و پایت را گم می کنی، یا نه تجربه داری، وارد هستی، اگر پایت بگیرد چه کار می کنی؟ همه ی این ها را حسابش را بکن، بعد آن وقت می خواهی بروی در دریا برو. نه به این که بعضی جرأت این که دل به دریا بزنند ندارند، همه چیز همه بلد است باز هم می ترسد. این ها را می گوییم ترسو. خود ترس جهنم است. نه به این که یک عده چنان بی باکند که محاسبه نکرده دل به دریا می زنند. فلذا حد واسط بین بی باکی و جبن و ترس را می فرمایند شجاعت است. یعنی یک محاسبه کن ببین محاسبه ات درست است، طبق محاسبه ی درست اقدام کن، تصمیم بگیر، عمل کن، دیگر هیچ چیز را در نظر بگیر. گاهی بعضی ها اقدام می کنند برای ازدواج، رفته جلو، هر فاکتوری را شما بگویید این در نظر گرفته، می گوید جور است، خوب است، میزان است، همه چیز میزان، همه چیز خوب، اما نمی دانم چرا دست و دلم پیش نمی رود، می ترسم. معمولاً هم در سنین بیست و نه سال و بیست و هشت سال به بالاتر این طور می شود. آن جرأت و جسارت و شهامتش را جوان از دست می دهد. با این که همه چیز جور است، مه چیز مرتب است، همه چیز منظم است، تمام فاکتورها را در نظر گرفته، همه ی معیارهایی که باد در طلب باشد، همه جور بوده. ماشین وقتی چراغ داشته باشد این چراغ که راه نمی برد این ماشین را، ماشین باید موتور محرکه داشته باشد، استارتش را بزنی راه بیافتد. پس مشکل کجاست؟ خدا که نزدیک است، ما دور هستیم، این دسته ی پنجم، تعریف پنجم این طور می گوید، می گوید می خواهی به خدا نزدیک بشوی؟ به خدا معرفت پیدا کن. عقل پیدا کن. جوابش این است که خوب ما عقل پیدا کردیم، نور ماشین درست شد، یعنی خدا را شناختیم و حالا باید به سمت این خدا حرکت کنیم، ما به خدا نزدیک شویم، خدا به ما نزدیک هست، ما به خدا نزدیک شویم. چشم ما باید باز شود که ببینیم حقایق را. و وجداناً می یابیم که چشم ما باز شد اما هنوز آن آرامشی که دنبالش می گردیم، این جلسه، آن جلسه، این در، آن در، پیدا نکردیم، به آن نرسیده ایم. فلذا هر جلسه که می رویم جلسه ی بعد باز دوباره می آییم. دسته ششم می گویند که علت این که ما هنوز وارد در بهشت نشده ایم این است که هنوز زنده ایم. ببینید وقتی شما گرفتار جهنم می شوی و مبتلای به عذاب می شوی که یک خواسته ای از خواسته های مرکب شما تأمین نمی شود. یک محرومیتی به شما وارد می شود. یک غذایی را می بینی، دلت می خواهد، می خواهی بخوری، نمی توانی، یا نمی گذارند، یا پول نداری، یا جا نداری، آن قدر خورده ای جا نداری، گاهی این طوری می شود، همه چیز فراهم است، می گویند بخور، بعضی رستوران ها هست یک مبلغی اولش می گیرند می گویند دیگر برو داخل رستوران هر چه می خواهی خودت بخور، هر چه جا داری بخور.



شما که گرسنه هستی اولش می گویی به به، من این پولی نیست این ها از من می گیرند، من هر چه در این ویتترین بینم می خورم، یک خورده که می خوری بعد حسرت می خوری، که چرا ما اصلاً این را قبول کردیم از اول این شرط را، این طور معامله را، یک همچین پولی از ما گرفتند، و از جهالت شما استفاده می کنند و پولدار می شوند. از آن حس هایی که در شما هست که زیاده طلبی داری و می گویی همه را می خورم و جهالت داری و خودت را نمی شناسی، مرکبت را نمی شناسی، شکمت را نمی شناسی، نمی دانی اندازه اش چقدر است، استفاده می کنند، یک پول هنگفتی اولش می گیرند بعد می گویند آزاد، می گویی چرا این پول زیاد را می گیری، می گوید هر چه می خواهی بخور، هر چقدر می خواهی بخور. یک چیزی شبیه بهشت. فراهم می کنند، ولی خوب یک هو یادت می رود که این جا بهشت نیست، که هر چه بخواهی بتوانی بخوری، یک خورده می خوری بعد دیگر نمی شود بخوری، این جا نمی شود دیگر ادامه بدهی. تعریف ششم می گویند همه ی مشکلات مال این شکم است. همه ی این مشکلات مال این خواسته های شکمی و شهوتی و نمی دانم خواب و مقام، و همه ی این ها مال این است که شما در این دنیا هستی، چشمت یک چیزهایی می بیند، دلت می خواهد، نمی توانی، حسرت می خوری، گرفتار می شود، مصیبت زده می شوی، بیچاره می شوی، جهنم درست می شود برایت. حالا شما الان خودتان وجداناً یک محاسبه ای بکنید ببینید هر کجا که غمی، غصه ای، ناراحتی، نگرانی، مثلاً به یک کسی علاقه داشتی، خیلی با او رفیق بودی، رفاقتش را با تو به هم می زنی بعد غصه می خوری، دوست داشتی که از تو تعریف کنند، از تو تعریف نکردند پشت سرت هم یک دو تا فحش هم دادند، ناراحت می شوی، به هم می ریزی. فرض کنید که می خواستی که به یک پستی برسی، به یک مقامی برسی، به یک مدرکی برسی، دانشگاه بروی، همین طور همین چیز هاست، وقتی نمی رسی حسرت می خوری، احساس ناکامی پیدا می کنی. غم داری، غصه داری، می روی سراغ دوا و قرص و دکتر. تمام قریب به اتفاق بیماری های جسمی می گویند مرتبط با مسائل روانی و عصبی است. اگر کسی یک اعصاب راحت و روان آزاد و راحت داشته باشد، این طور نیست که تمام بیماری ها را دفع می کند بدن اصلاً به طور اتوماتیک. در این فضایی که ما الان داریم زندگی می کنیم، پر است از میکروب ها، پر است از ویروس ها، پر است از باکتری ها. علت این که الان ما مبتلا نمی شویم، به خاطر این که بدن ما مقاوم در مقابل این هاست، این طور نیست که خیال کنید نیست. نه، هست، بدن ما مقاوم است، در مقابل این ها، نمی گیرد. خوب حالا اگر یک انسانی باشد مقاوم بدنش آن قدر بالا باشد و آن قدر زیاد باشد که هیچ بیماری قدرت نفوذ به بدن او را پیدا نکند، نمی دانم هیپاتیت و این ها هم که می گویند آن هم این طور نیست که بدون استثنا همه بگیرند. نه، کسانی که مقاومت بدنشان بالاست آن ها باز نمی گیرند، بدن واکسینه است اصلاً، مرتب در بدنش واکسن تولید می شود. کسی که راحت است، کسی که همیشه سر حال است، غم و غصه نمی خورد، خود خوری ندارد، سرزنش نمی کند خودش را در اثر جهل و نادانی، این انسان اصلاً دائم در بدنش دارد واکسن ضد تمام بیماری ها تولید می شود، واکسن هم لازم نیست بزند. یک کسی از اطباء می فرمود که من بچه هایم را از بچگی این ها را به موقع حجامت کرده ام، و حجامت چون اثرش این است که ایمنی بدن را بالا می برد و بدن را در مقابل بیماری ها واکسینه می کند، مخصوصاً در سنین طفولیت و از بچگی، که این ها بزرگ می شوند بعد دیگر بزرگ شوند، دیگر این ها بیمه اند. بدن این ها کار خودش را انجام می دهد، و می گفت که من اصلاً این ها را نبردم واکسی بزنند، خودش پزشک بود، می گفت من بچه هایم را نبرده ام واکسن بزنند، یک بچه اش مثلاً هفت سالش است، یک بچه اش ده سالش است، می گفت این ها هیچ واکسن هایی که می گویند بربید بزنید هیچ کدام از این واکسن ها را از اولی که متولد شدند به این ها ندم. هیچ چیزشان هم نشده، شیری که شما می خورید می گویند مثلاً اگر تازه باشد باید آدم بجوشاند که خدای نکرده مبتلای به تب مالت نشود، شیر هم می گفت نمی جوشانیم ما، شیر تازه می گیریم از گاو که می دوشند و می آوریم و بدون اینکه بجوشانیم و خواصش را از دست بدهد، جوشاندن می گفت بیخودی است، غلط است، غلط است شیر را می جوشانند، همین طوری می خوریم، و حتی اگر همین مقدار فاصله هم نشود یعنی همان جا بروی زیر پستان گاو دستت را بگیری همان جا بدوشی و همان جا بخوری می گفت آن بهتر است. مستقیماً می گفت از همان پستان گاو بخور، می گفت نگران تب مالت و این ها هم نباشید. به موقع حجامت کرده باشی، طبق برنامه، طبق دستور، طبق قائده و ضابطه، نگران این حرف ها نباشید، قدیمی ها می گفت این طور نبوده که واکسن باشد، می گفت هیچ بیماری ها هم که الان ما می گیریم نبوده. خوب حالا این یک مسأله ای است که آن خودش حالا یک بحث مستقلی دارد که اگر کسی بر اساس طب اسلامی عمل کند و آشنا باشد و وارد باشد، خود آن ها هم بهشان می گفتند حکیم، در گذشته به آن ها می گفتند حکیم، که دقیقاً بدن انسان را می شناختند و می دانستند که چطور باید عمل کنند، الان این پزشک های جدید یک بیماری که در بدن بوجود می آید، می آیند این بیماری را رویش فکر می کنند که چه کار کنیم که این مشکل حل شود، نمی آیند ریشه یابی کنند که چه شد این مشکل بوجود آمد، طب قدیم نه، می آید بر اساس مزاج ها، می گوید یک کاری باید کنیم ما که این مزاجش میزان بشود که دیگر مبتلای به این بیماری و امثال این بیماری ها نشود، طب جدید می آید نگاه می کند یک بیماری پیدا کردید، می گوید خوب این را درستش می کنیم، دارویش این است، این کار را کن، خوب هم می شود، درست هم می شود مثلاً خیلی مواردش خوب می شود، خیلی مواردش هم خوب نمی شود، ولی باز یک بیماری دیگر از یک جای دیگر به یک شکل دیگر بروز می کند. خود

این دارو هایی که داده یک عوارض دیگری ایجاد می کند. طبّ قدیم می آید می گوید که نه، مزاج را ما تشخیص می دهیم، کسی که مزاجش مثلاً سرد است، مزاجش گرم است، مزاجش سودایی است، صفراوی است، بلغمی است، این خصوصیات در او پیدا می شود، که اگر این مزاج را به حد اعتدال ما برساییم دیگر آن مشکلات و این عوارض و این مسائل حل می شود، دیگر بوجود نمی آید، می آید ریشه ای حل می کند، که اطّباّی جدید این مسائل را متوجّه نمی شوند خیلی و می گویند این ها واقعاً هم تفسیر علمی تجربی دقیق صحیحی ندارد. که شما بگویید که ما بیایم در آزمایشگاه بررسی کنیم بفهمیم که مثلاً کسی که مزاجش سرد است، گرم است، تر است، خشک است، سودایی است، بلغمی است، بلغم اصلاً چیست، سودا چیست، کجای بدن است این سودا، از کجا ترشح می شود، یک چیزهای این طوری، این اطّباّی جدید می گویند که مباحث فلسفی است. این ها اصلاً طب نیست، این ها مسائل فلسفی است. ولی همین مسائل فلسفی می بینی جواب می دهد. الان طبّ جدید دارد پناهنده می شود به همین مسائل فلسفی. طبّ تجربی است، طبّ جدید تجربی است، آزمون و خطا، آن قدر آزمون و خطا می کنند تا چندین نسل نابود بشود و بمیرد تا بعد بفهمند که این دارو به درد چه می خورد بعد در نسل های بعد می فهمند همان دارو را که کشف کرده اند دیگر به درد نمی خورد یعنی ضرر داشته، چقدر آسیب رسانده. فلذا بیخود نیست که می بینید که هر چه ما می گوئیم نمی فهمید، این ها به خاطر همین دارو ها و همین غذا ها و در روایت داریم که دوره ای می آید در دوره ی آخر الزّمان بدترین غذا ها را می خورند مردم. الان بیشترین پول را می دهی آن چیزی که می خری بدترین غذاست، خودت همه خبر نداری. کمترین پول را بدی و ارزان ترین غذا را بخری خاصیتش از آن بیشتر و بهتر است. غذاهایی که ما می خوریم از جمله نمی دانم نوشابه و پفک و سوسیس و کالباس. همین قند، همین شکر، این ها را به آن موادی می زنند که سفید شود و آلا اصلش قرمز است، همین مواد تن و بسته بندی شده، چقدر نگره دارنده به این ها می زنند، همه برای این است که امورات دنیای آن ها بگردد و آلا خودشان لب نمی زنند به این ها. یک کسی که در خود همین نوشابه سازی بود می گفت من لب به نوشابه نمی زنم یک نفر از بچه هایم را هم اجازه نمی دهم لب بزنند به نوشابه چون خودم می دانم این چیست. این آب است و اسید. اسمش هم می گفت که اسید چیست و این چقدر ضرر دارد. برای چه نسازد وقتی پول ما را می گیرد می رود خودش عسل درجه ی یک می خورد، پول ما را می گیرد خودش می رود روغن حیوانی درجه یک می خورد، چرا کارخانه روغن نباتی به شما عرض کنم به درد نخوری که کلسترول خون را بالا می برد این را در اختیار ما قرار ندهد، پول ما را می گیرد به قیمت ضعف و ناتوانی و مریضی و مردن ما، خودش می رود آبگوشت می خورد. به شما هات داگ می دهد، خودش می رود آبگوشت می خورد. به ما شیر فلان می دهد، خودش می رود مستقیماً شیر گاو می خورد. بعضی از این کره هایی که الان در بازار است که من نمی خواهم اسمش را ببرم چون ممکن است بعداً مسأله پیدا کند، الان از نظر بهداشتی اصلاً این باید جمع شود، چون نمی دانم چه چیزی اش به قدری زیاد است، چیزی که مضر است، ولی به خاطر ارتباطاتی که می گویند دارد همچنان دارد تولید می کند و دارد بخش می کند و ما هم داریم مصرف می کنیم و متوجّه نیستیم. می گویند هر چه چیزهای کارخانه ای را کمتر مصرف کنیم بهتر است. هر چه طبیعی مصرف کنیم بهتر است. ولی چون شما از بچگی واکسن زدید و حجامت نکرده اید شیر تازه اگر گیرتان آمد بجوشانید و بخورید.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ